پاسخ به شبهات‏

ناصر فقيه‏

لطفاً مقدارى در رابطه با ليبراليسم و سازگارى يا عدم سازگارى آن با اسلام توضيح دهيد.

ليبراليسم در چند قرن اخير، فراز و نشيب‏هاى فراوانى را پشت سر گذارده و از خاستگاه خود، يعنى غرب، عبور كرده و به شرق و بخش وسيعى از دنياى اسلام راه يافته است. ليبراليسم در اوايل قرن بيستم، رو به افول نهاد، اما با فروپاشى رقيب سرسخت خود، اتحاد جماهير شوروى، جان تازه‏اى به خود گرفت و خود را به عنوان موفق‏ترين شكل حكومت بشرى نشان داد ؛ غافل از آن كه امروزه وحى و حكومت وحيانى، در تقابل جدى با ليبراليسم قرار دارد و صداى شكستن پايه‏هاى غرب و ليبراليسم، در قرن بيست و يكم به گوش مى‏رسد. اينك براى پاسخ به سؤال فوق و روشن شدن ديدگاه اسلام در برابر ليبراليسم، به تحليلى اجمالى از ليبراليسم و نقد و بررسى آن مى‏پردازيم.

معناى ليبراليسم

ليبراليسم‏1 (آزادى خواهى) و ليبرال (آزادى خواه يا هوادار آزادى)، از واژه لاتين «Liberten» اشتقاق يافته‏اند. در زبان انگليسى، واژه «Liberty»، و واژه «Freedom» به معناى آزادى به كار مى‏روند. البته برخى واژه نخست را در زمينه‏هاى اجتماعى در نظر مى‏گيرند و واژه دوم را بيشتر مربوط به حوزه فلسفى و معادل با اختيار مى‏دانند.2

از نظر اصطلاحى، ليبراليسم در معناى وسيع و در تمامى عرصه‏ها و گونه‏هاى آن، فلسفه افزايش آزادى فردى در جامعه، تا حد مقدور و ميسور مى‏باشد. به عبارت ديگر، ليبراليسم به مجموعه روش‏ها، نگرش‏ها، سياست‏ها و ايدئولوژى‏هايى گفته مى‏شود كه عمده‏ترين هدف آن، فراهم آوردن آزادى هر چه بيشتر براى فرد است. بنياد و شالوده اين مكتب مبتنى بر فردگرايى است.3

تاريخچه ليبراليزم‏

سير پيدايش و تحول ليبراليسم را مى‏توان به 4 مرحله تقسيم كرد:

1- مرحله آغازين: ليبراليسم در اين مرحله، به شكل يك جنبش ضد استبدادى بروز كرد و مبانى فكرى آن به صورت پراكنده در آراى انديشمندان عصر رنسانس طرح گرديد و پس از آن بود كه به شكل يك مكتب درآمد.

ليبراليسم در ابتداى امر، داراى دو بعد فكرى و اجتماعى بود:

الف) بعد فكرى: در اين دوره، بدون اين كه نامى از تكوين يك مكتب و ايدئولوژى باشد، آراى ليبرالى در انديشه‏هاى افرادى مانند مارتين لوتر،4 كشيش آلمانى و از بانيان پروتستانيسم و جان كالوِن‏5 كه نهضت اصلاح دين در غرب را رهبرى مى‏كردند، همچنين در آراى نيكولو ماكياولى، روش‏شناسىِ تجربىِ فرانسيس بيكن و فرد گرايىِ فلسفىِ رنه دكارت ظاهر شد. بنابراين در اين مرحله، مبانى فلسفى، معرفت‏شناسى و اخلاقى ليبراليسم به صورت غير منسجم و پراكنده در آراى انديشمندان عصر رنسانس مطرح گرديد و سخنى از تدوين يك مكتب در آراى آن‏ها وجود نداشت.6

ب) بعد اجتماعى: اين جهت‏گيرى خود شامل دو مرحله بود: اول، شورش در مقابل استبداد كليسا، دوم شورش عليه استبداد دولت. ليبراليسم در جهت سياسى، شورشى بود بر ضد خودكامگى و استبداد حكّام سياسى، كه پس از فرو پاشى استبداد كليسا، از طريق انقلابات به صورت دولت مطلقه پديد آمده بود. ليبراليسم بر عليه نظام اشرافى و فئودالى قيام كرد كه در اين مرحله، بر اثر سياست‏هاى دولت‏هاى جديد و آزاد شدن سرمايه، طبقه متوسطى رشد كرد و قدرت يافت كه بورژوازى نام گرفت. اين پديده از مهمترين دستاوردهاى ليبراليسم به شمار مى‏رفت.7

شاپيرو در رابطه با اين مرحله از ليبراليسم مى‏نويسد:

... در اين نظم جديد، همه انسان‏ها بدين معنا برابر و آزاد هستند كه همگى از حقوق مدنى برابر برخوردارند. اما همه انسان‏ها از حقوق سياسى برخوردار نبودند. شرط داشتن مال، براى رأى دادن، طبقه كارگر را از حق رأى محروم مى‏ساخت و بدين طريق، بورژوازى را به طبقه حاكم تبديل مى‏كرد.8

2- مرحله ليبراليسم كلاسيك: به دنبال پى‏ريزى و پيروزى ليبراليسم سياسى، ليبراليسم اقتصادى نيز به عنوان كامل كننده آن تدوين و تكوين يافت و هر دو آزادى فرد را در حوزه حيات سياسى و حوزه فعاليت‏هاى اقتصادى به ارمغان آورد. مجموعه اين هر دو، ليبراليسم نسل اوليه است كه به آن، ليبراليسم كلاسيك مى‏گويند. ليبرال‏هاى كلاسيك به ملازمه و پيوستگى جدى ميان اصول عقايد ليبراليسم با اقتصاد آزاد و سرمايه‏دارى آزاد (كاپيتاليسم) باور داشتند. در واقع سرمايه‏دارى تعبير ديگرى است از ليبراليسم در بُعد اقتصادى آن. در حوزه سياسى، نظريه كلاسيك از افكار جان لاك، ارتزاق مى‏كرد و در بعد اقتصادى، از آدام اسميت، اقتصاددان انگليسى.9

3- ليبراليسم مدرن يا ليبرال دموكراسى: چنان چه اشاره گرديد، غرض ليبراليسم كلاسيك، آزادى فرد در حوزه حيات سياسى و اقتصادى افراد بود، اما عملاً ليبراليسم كلاسيك، نتوانست چنين خواسته‏اى را به اجرا درآورد، بلكه اقليت سرمايه‏دار را در برابر اكثريت مردمِ فقير قرار داد و شكاف طبقاتى شديدى در جوامع غربى پديد آورد.

... به دنبال اين پيامدها، برخى از دانشمندان ليبرال، در ليبراليسم افراطىِ اوليه تجديد نظر كردند. آنان اعلام كردند كه هدف ليبراليسم، يك جامعه آزاد بود، اما بازار آزاد اقتصادى و سودجويى‏هاى سيرى‏ناپذير، نه تنها بى‏عدالتى و تبعيض سياسى، اجتماعى و اقتصادى را به دنبال داشته، بلكه آزادى‏هاى فردى توده‏هاى عظيم مردم را نقض نموده و از بين برده و قدرت انتخاب را از آنان سلب كرده است.

يعنى در اينجا ديگر دولت نيست كه آزادى را نقض كرده، بلكه اين خود ليبراليسم كلاسيك مى‏باشد كه چنين نتيجه‏اى داده است. اين نسل از ليبرال‏ها كه به ليبرال دموكرات موسوم هستند، با توجه به شرايط ناشى از ليبراليسم كلاسيك، اعلام كردند كه دولت مى‏بايد براى تضمين آزاد زندگى كردن در يك سطح مناسب، در اقتصاد و جامعه دخالت نمايد... همچنين اين ليبرال‏ها، به نوعى، به اقتصاد مختلط روى آوردند و بر نقش ماليات براى تأمين خدمات و رفاه اجتماعى تأكيد كردند.10

بدين ترتيب مى‏توان گفت كه ليبراليسم مدرن، از نظر سياسى، بر دموكراسى و از نظر اقتصادى، بر دخالت دولت بر اقتصاد، تأكيد دارد و در واقع مى‏خواهد آزادى و برابرى را با هم سازش دهد.11

4- نئو ليبراليسم: در اواخر قرن بيستم، با افول دولت‏هاى رفاهى و گرايش به سياست‏هاى ليبراليسم اقتصادى، ناسازگارى‏هاى ليبراليسم با دموكراسى آشكارتر شد. بر اين اساس، موج تازه‏اى از انديشه‏هاى ليبرالى تحت عنوان نئوليبراليسم به وجود آمد. در واقع، اين گروه به نوعى دوباره به اصول ليبراليسم كلاسيك يا اوليه بازگشتند. نئوليبرال‏ها معتقدند كه اصول ليبراليسم از سرمايه دارى انفكاك نمى‏پذيرد و اقتصاد بازار آزاد لازمه آزادى است. در اين نگاه، دخالتِ دولت در اقتصاد و عدالت توزيعى، مغاير با اصول ليبراليسم شمرده مى‏شود. ليبراليسم در اين مورد، عمدتاً محدود به مفهوم اقتصادى است. از چهره‏هاى معروف اين گرايش، «فريد ريش فون هايك»، فيلسوف اتريشى و «رابرت نوزيك» اقتصاددان آمريكايى هستند.12

عرصه‏هاى ليبراليسم‏

1. ليبراليسم سياسى: ليبراليسم، در عرصه سياست، خواهان آزادى فرد در مقابل كنترل يا هدايت دولت است. علاوه بر دولت، هر مؤسسه و نهاد ديگرى كه بخواهد آزادى فرد را كنترل كرده يا بر آن نظارت داشته باشد، از نظر ليبراليسم سياسى مردود است.13

2. ليبراليسم اقتصادى: ليبراليسم، فرد را به مقاومت در برابر تسلط اقتصادى دولت فرا مى‏خواند. اين مقاومت، در برابر محدوديت‏هاى تجارى، يا ماليات بر واردات، يا به طور كلى، مقاومت در برابر هر نوع انحصار و مداخله است كه در توليد و توزيع ثروت انجام مى‏گيرد.14

همچنين مى‏توان گفت كه ليبراليسم بر حفظ آزادى اقتصادى، دفاع از حريم مالكيت خصوصى، سرمايه سالارى، ترويج بازار آزاد و رقابتى تأكيد دارد. در واقع، مى‏توان ليبراليسم اقتصادى را هم معناى سرمايه دارى يا كاپيتاليسم دانست.15

3- ليبراليسم اخلاقى: ليبراليسم اخلاقى در ارتباط با رفتارهاى اخلاقى افراد، آسان گير، انعطاف‏پذير، با گذشت و اباحى مسلك است. عمده رفتارهاى اخلاقى افراد هر چند ناپسند باشد، از نظر ليبراليسم اخلاقى مباح است. تشخيص خوبى و بدى اخلاقى تنها به دست خود انسان است و هيچ منبعى حتى وحى و شرع الهى از نظر ليبراليسم، نمى‏تواند معيار خوبى و بدى رفتارهاى اخلاقى باشد. ليبراليسم اخلاقى به نسبيت اخلاقى معتقد است. يعنى بر اساس اين نگرش، هيچ اصل اخلاقى ثابت وجود ندارد و تنها اين خواست، اراده و انگيزه‏ها و هواهاى فرد است كه معيار خوبى يا بدى قرار مى‏گيرد.16

4- ليبراليسم فرهنگى: ليبراليسم فرهنگى گسترده‏ترين و مهمترين بخش ليبراليسم بوده و داراى اصولى نظير اومانيسم، آزادى و... مى‏باشد و هر گونه مداخله و انحصار دولت يا نهاد ديگر را در عرصه فرهنگى مردود مى‏داند.

اصول ليبراليسم فرهنگى عبارتند از:

1. اومانيسم يا انسان محورى؛

2. آزادى كه خود شامل سه بخش مى‏باشد:

الف) آزادى فلسفى و كلامى ب) آزادى سياسى و حقوقى ج) آزادى اخلاقى‏

3. سكولاريزم (جدايى يا تقابل دين و دنيا)؛

4. فردگرايى (اصالت فرد و تقدم آن بر جامعه)؛

5. تساهل و تسامح كه خود شامل 4 بخش مى‏باشد:

الف) تسامح در اخلاق ب) تسامح در سياست ج) تسامح در دين‏

د) تسامح در فلسفه (يا نسبيّت حقيقت).

در شماره آينده، به نقد و بررسى اجمالى ليبراليسم خواهيم پرداخت.

پى‏نوشت‏ها:

1. Liberalism.

2- بيات وهمكاران، فرهنگ واژه‏ها، ص 451.

3- همان، ص 452.

4. Martin Luther(1546-1483).

5. Jahn Calvin(1564-1509).

6- آنتونى آربلاستر، ظهور و سقوط ليبراليسم غرب، ص 160 (به نقل از نقدى بر ليبراليسم، دكتر قنبرى).

7- بيات و همكاران، فرهنگ واژه‏ها، ص 454 و 453.

8- جان سالوين شاپيرو، ليبراليسم معنا و تاريخ آن، ترجمه: محمد سعيد خسايى كاشانى، ص 34.

9- فرهنگ واژه‏ها، ص 466.

10- همان، ص 468.

11- دكتر آيت قنبرى، نقدى بر ليبراليسم، ص 105 و 104.

12- فرهنگ واژه‏ها، ص 472.

13- داريوش آشورى، فرهنگ سياسى، ص 148.

14- همان، ص 149.

15- فرهنگ واژه‏ها، ص 455.

16- همان، آربلاستر، ص 22.